

صنف

تشکل‌های مردم‌نهاد انتظارات و اعتمادسازی

نبی‌اله عشقی‌ثانی، مدرس دانشگاه

● خیرخواهی و نیکوکاری در وجود همه انسان‌ها از سوی خداوند بزرگ به ودیعه نهاده شده است. در همه جهان وقتی معضلاتی مثل فقر، نداری، بی‌سرپرستی، رهاشدگی، ناتوانی، سبیل، زلزله یا مشکلات دیگر واقع می‌شود، دل انسان‌ها به درد می‌آید. هر چقدر احساس دیگردوستی، مهربانی و شفقت بیشتر باشد، فرد سریع‌تر تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در این بین، انسان‌هایی که باورهای دینی عمیق‌تری دارند، احساس تکلیف و مسئولیت مذهبی نیز می‌کنند تا تماشاگر نباشند و مسئولیت انسانی و اجتماعی‌شان را انجام دهند.

موضوعی که مطرح می‌شود، این است که برای انجام اقدامات تأثیرگذار و رهایی‌بخش معمولا توان فکری و اقتصادی فردی پاسخ‌گو نیست و کفایت نمی‌کند پس ایجاد تشکل‌های مردم‌نهاد و خیریه ضرورت پیدا می‌کند تا از طریق به‌هم‌پیوستن و تجمع توانایی‌های فردی و خرد جمعی امکاناتی بزرگ فراهم شود که در مواجهه با مشکلات پیش‌آمده بتواند اقداماتی پیشگیرانه و تأثیرگذار بسنج کرده و زندگی گروه‌های درگیر با مشکل را به مسیر اصلی خود بازگرداند.

دولت‌ها تا زمانی که این اقدامات به صورت فردی انجام می‌شود، مداخله نمی‌کنند ولی هنگامی که فعالیت‌های خرد به مشارکت جمعی و گروهی تبدیل می‌شود و تشکیلاتی شکل می‌گیرد، شروع به مداخله برای کنترل اوضاع و پیشگیری از منازعات و تعیین مسیر خدمات و همسوکردن این جریان با سیاست‌های خود می‌کنند.



در این‌ بین، مردم اقدامات دولت‌ها را وظیفه حاکمیتی و سازمانی می‌دانند و انتظار اصلی را از آنها دارند و هر چقدر دولت‌ها در امور نهادهای مدنی و خیریه‌ای دخیل می‌بینند، میزان مشارکت و همکاری‌شان را کاهش می‌دهند. از منظرِی دیگر، به طور طبیعی دولت‌ها برای ایجاد نظم و انجام مسئولیت حاکمیتی خود را مکلف به حضور و مداخله و سازماندهی می‌دانند و به تبع آن هر یک از دستگاه‌های دولتی بنا بر مأموریت، اهداف و وظایفی که برایشان تعیین شده است، از دیدگاهی خود را مکلف به مداخله و تعیین و اثبات نقش خود در این موضوع می‌دانند و سعی می‌کنند تشکل‌های مردم‌نهاد و خیریه را از طریق تدوین قوانین، ضوابط و معیار به سمت خود جلب و جذب کنند تا از این طریق نیز بخشی از وظایف حاکمیتی‌شان را انجام دهند در ضمن از امکانات و توانمندی‌های مردمی در مسیر تحقق اهداف سازمانی‌شان بهره گیرند.

نتیجه این می‌شود که در کشور ما اکنون چند دستگاه مثل وزارت کشور، بهزیستی، نیروی انتظامی و... هر یک به موازات یکدیگر به متولی مؤسسه‌های مردم‌نهاد و خیریه تبدیل شده‌اند و هر یک به استناد قانون یا مصوبه‌ای خود را تنها متولی مسئول با حداقل شریکی تأثیرگذار معرفی و سعی می‌کنند دیگران را به تبعیت از خود وادار کنند.

تشکل‌های مردم‌نهاد و خیریه هم که اوضاع را چنین می‌بینند، می‌گویند همچنان که هر صنفی برای خود تشکیلات صنفی و اتحادیه‌ای دارد که پروانه فعالیت صادر و نظارت می‌کند و مدافع آن صنف است، پس مؤسسه‌های مردم‌نهاد هم باید از بین خودشان اتحادیه‌ای ایجاد کنند تا به آنها پروانه فعالیت دهد و نظارت و حمایت کند و در عین حال، در کنترل خودشان باشد و مکلف به پاسخ‌گویی به دولت و اجرای درخواست‌های دولتی نبوده، بلکه مجری انتظارات، خواسته‌های مؤسسان، مدیران، حامیان و اساسنامه مصوب‌شان باشند.

نکته‌ای که در انتهای این مطلب نیازمند یادآوری و دقت نظر است، موضوع اعتمادسازی است، زیرا عدم اعتماد این‌ سرمایه عظیم اجتماعی را ضعیف می‌کند و تأثیرگذاری آن را به حداقل می‌رساند. از آنجا که اقتصاد تشکل‌های مردم‌نهاد از منابع مردمی تأمین می‌شود، بقای اعتمادسازی و حفظ مشارکت مردمی برای آنها به شفافیت، پاسخ‌گویی و اطلاع‌رسانی برای مؤسسه‌های خیریه‌ای که اطلاع‌رسانی حداقلی دارند و به نظرات و دیدگاه‌های مردم کم‌توجه هستند، همچنین اشخاصی که ندانسته عملکرد خیریه‌ها را زیر سؤال می‌برند، باید بداند بر شاخ درخت نشستست و ریشه آن را قطع می‌کنند.

شتر

روزنامه

سه‌شنبه ۲۹ بهمن ۱۳۹۸ • ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۴۴۱ • ۱۸ فوریه ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۵۰ • ۱۶ صفحه • اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۸:۰۷ • اذان صبح‌فردا ۵:۴۴ • طلوع آفتاب ۶:۴۸

روزنامه‌فردا



کارتون خواب

واسکو کارکالو

شهر و معماری

سبزینگی فعال – ژاپن



علیرضا تغابنی

فکر می‌کنم مدتی است می‌توان از دوگانه جعلی معماری خودبسندۀ یا معماری اخلاقی فاصله گرفت، چراکه به نظر می‌آید این دوقطبی در فضای معماری معاصر تقلیل‌دهندۀ و ناکافی است؛ یعنی هم از لحاظ توریک نسبت به بسپاری از لایه‌ها و ایده‌های بینابینی یا ایده‌های متفاوت، ناپیناست و هم اینکه نمی‌تواند بسیاری از جریان‌ها و تمرین‌های عملی معتبر را در درون خود جای دهد.

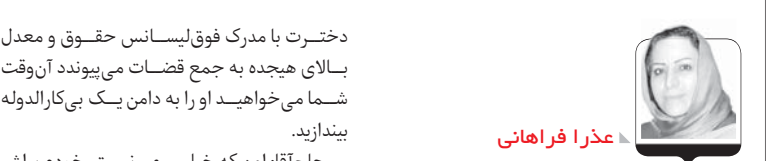
با همین منطق، خواندن معماری سبز، به شکلی از معماری که صرفا مسئله‌ای اخلاقی و بیرون‌دیسپلینتی باشد و مسائل بنیادی و اصلی معماری را به درجات دو و چندم اهمیت تقلیل دهد، هم‌اکنون چندان دقیق به نظر نمی‌رسد و با این دوقطبی نمی‌توان به آن پرداخت.

قبلا در مقاله معماری خیر عام که در سایت اتووود منتشر شد، سعی کردم درباره معماری آراونا و پروژه المنتالش به این مضمون بپردازم که طبقه‌بندی این‌ اثر به یک معماری که صرفا خیر-اخلاقی دارد و تهی‌ از ارزش‌های درون‌دیسپلینتی معماری است، برداشتی ساده‌انگارانه است چراکه مفاهیم غنی هنری مثل «نانامامی» و «فرآگیری اثر در مرز کنترل‌شدگی و فی‌البداهگی» و همچنین «درگیرکردن مخاطب در کامل‌شدن اثر» از مفاهیم و ارزش‌های هنرمندانه پروژه به حساب می‌آید. با همین دیدگاه هم‌اکنون سبزی و سبزینگی هم در بسیاری از جریان‌های مهم معاصر، به عنوان یک عنصر معماری وارد پروژه شده‌اند، به عبارت دیگر عناصر سبزی و زنده، نه صرفا به عنوان یک جریان اخلاقی و دوستدار محیط زیست، بلکه به عنوان عنصری



زیر پوست شهر

نوبرانه



عزّزا فراهانی

چند شب پیش خبری جالب شنیدم. پدری می‌خواهد دختر ۲۴ساله‌اش را به‌زور به خانه شوهر بفرستد. دختر جوان با اشک و ناله می‌گوید: دوست‌ش ندارم ولی پدر می‌گوید: بعدا علاقه‌مند می‌شوی. دختر می‌گوید: از او بدم می‌آید.

پدر می‌گوید بین از محاسن او همین را بگویم که با ۳۱ سال سن تاکنون حتی برای یک بار هم دستش به دختری نخورده است.

من شوخی و جدی می‌پرّم وسط می‌گویم حاج‌آقا پسرها که ۱۶- ۱۷سالگی مرد می‌شوند. اگر پسری تا به این سن دستش به دختری نخورده، پس حتما مریض است. حاج‌آقا چشمانش گرد شده و با خنده‌ای عصبی رو به زنش کرده و می‌گوید:

حاج‌خانم یک چایی برای ایشان بیاور. چقدر خوشحالم که پدر من هیچ‌وقت این‌گونه فکر نکرد. مادر پریسا: پسره زنگ زده گفته می‌خواهم خودم را بکشم.

من: خوب برود خودش را هلاک کند. مگر بچه‌بازی است. پس‌فردا هم ممکن است پریسا چیزی از او بخواهد و بعد تهدید کند می‌روم خودم را می‌کشم. وقتی کسی با ۳۱ سال سن با پاسخ منفی رویه‌رو می‌شود و تهدید به خودکشی می‌کند، یعنی آدم ضعیفی است و نمی‌توان روی او حساب باز کرد.

همسرم به حاج‌آقا می‌گوید: واقعا گفته می‌خواهم خودم را بکشم.

حاج‌آقا: بله همسرم: چطور ممکنه طرف طی سه روز عاشق بشه و تصمیم به خودکشی بگیره. این به‌خدا مریضه. مگر آدم به خاطر یک رابطه ساده سه‌روزه خودش رو می‌کشه.

یواشکی از پریسا می‌پرسم چرا دوست نداری با او ازدواج کنی؟

-از قد و قواره‌اش بدم می‌آید. می‌گوید تو هم برای خرج خانه باید کار کنی.

من: پریسا نکند کس دیگری را دوست داری؟ -نه به خدا. شب اول خواستگاری پدرم برای ما صیغه محرمیت خواند تا راحت‌تر هم را ببینیم. طی سه‌روزی که در عقد او بودم، با دیدن کارها و رفتارهایش هر لحظه بیشتر از او بدم می‌آمد. «اومده تو خونمون لم داده می‌که ببینم راستی تو از چی من خوشت اومده؟! نه قیافه دارم، نه قد دارم و نه کار درستی!».

- راستی کارش چیه؟ -بی‌کار و جیره‌خوار بابا.

دوباره صدای جیغ‌م بلند می‌شود و رو به حاج‌آقا کرده و می‌گویم حاج‌آقا دو روز دیگه

اتفاق

تسلیتی که گفته نشد



سامان موحّدی‌راد:

کنفرانس خبری روز یکشنبه رئیس‌جمهور نکات فراوانی داشت که می‌تواند مبنای تحلیل‌های گوناگونی قرار بگیرد؛ به‌ویژه اینکه در آستانه انتخابات هم قرار داریم و حرف‌های سیاسی رئیس‌جمهور خریدار زیادی دارد و چنان‌که دیدیم صفحات روزنامه‌های روز دوشنبه را به تفسیر خود درآورد و تصویر نخست

بسیاری از نیم‌تا‌های اول شد. تحلیل‌هایی که از یک فرمول یکسان پیروی می‌کند و سخنان رئیس‌جمهور را در یک ظرف سیاسی و بازی جناح‌ها و در راستای رسیدن به صندلی‌های قدرت بررسی می‌کند.

اما اگر از این فضای رایج کمی فاصله بگیریم و از درچه نگاه شهروندی ساکن ایران که ارضا یا به رئیس‌جمهورشدن حسن روحانی رای داده و برای آن در دو بهار گذشته که الان به اندازه قرنی فاصله به نظر می‌آید، تلاش کرده است نگاه کنیم، جز حرف‌های ناامیدکننده رئیس‌جمهور درباره

علت همان یک‌بار تلاشش برای استعفا که پشت‌کردن به رای مردمی چون من بود و کنارگذاری حرف‌های سیاسی، تنها چیزی که از نشست خبری روز یکشنبه در ذهن من نقش بسته. آن خنده‌هایی است که حین حرف‌زدن درباره ماجرای سقوط هواپیمای اوکراینی بر لب‌های رئیس‌جمهور نقش بست؛ خنده‌هایی که هیچ نسبتی با رنج و اندوهی که دی‌ماه امسال بخش زیادی از ایرانی‌ها تحمل کردند، نداشت. حداقل دو خبرنگار به‌صورت مستقیم از حسن روحانی درباره ماجرای سقوط هواپیمای اوکراینی، زمان مطلع‌شدن دولت‌مردان از ماجرا و سرانجام حادثه پرسیدند و عجیب این بود که جواب رئیس‌جمهور علاوه‌بر بدیهیاتی که تاکنون

صاف و ساده

اصل پرسش؛ گمشده زمانه ما

● چندسالی است دولت‌مردان در ایران بر طبل شفافیت می‌کوبند و با راه‌اندازی سامانه‌های شفافیت و گردش آزاد اطلاعات سعی دارند نشان دهند همه در ایران در اتاق شیشه‌ای زندگی می‌کنند؛ چیزی که البته کاربران این سامانه‌ها چندان با آن موافق نیستند. افکار عمومی در ایران از روزنامه‌نگاران و خبرنگاران انتظار دارد شجاعانه به کار پرسشگری خود ادامه دهند و با افشاگری پرده از راز فسادهای کلانی که گریبان اقتصاد ایران را گرفته است، بردارند. این انتظارها در کنار رسالت کار روزنامه‌نگاری از یک سو و موانعی که در این مسیر وجود دارد از سوی دیگر، به بزرگ‌ترین چالش این روزهای روزنامه‌نگاری تبدیل شده است. علی‌اکبر قاضی‌زاده، استاد ارتباطات و از روزنامه‌نگارهای قدیمی ایران، از جمله کسانی است که نگاهی انتقادی به جریان افشاکاری در مطبوعات ایران دارد. او معتقد است برای پرسشگری آزادانه در فضای مطبوعاتی ایران و برای اقناع افکار عمومی، دو ابزار اصلی از روزنامه‌نگاران دریغ شده است. قاضی‌زاده در این‌باره به ما می‌گوید: «اولین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، موضوع شفافیت و سازوکار آن است. شفافیت باید از طرف دولت و نهاد حمایت وجود داشته باشد. به این معنی که اگر خبرنگاری در زمینه‌ای شبهه‌ای داشت، بتواند آن را بگیری کند. امکان کشف حقیقت برای او وجود داشته باشد و اسناد و مدارک هم خیلی درست و دقیق در اختیارش قرار گیرد. دوم اینکه قانون به خبرنگار این اجازه را داده است که درباره اشخاص، مقامات و چهره‌های مختلفی که در جامعه حضور دارند، تحقیق کند و منبع درآمزشان و راستی و درستی کارشان را بسنجد. در کشور ما هیچ‌کدام از این دو مورد وجود ندارد».

قاضی‌زاده همچنین معتقد است آنچه در این مدت به عنوان جریان‌های افشاکاری در فضای مطبوعاتی ایران اتفاق افتاده، نه از مسیر درست و شفاف امور بلکه در نتیجه سهم‌خواهی سیاسی بوده است. علی‌اکبر قاضی‌زاده می‌گوید: «آنچه در این ایام هم به عنوان افشاکاری یا اتفاقاتی از این دست در مطبوعات و رسانه‌ها مطرح می‌شود، بیشتر حاصل دعوی سیاسی در کشور است که یک جناح سیاسی برای پیروزی در انتخابات با مسائل دیگر با به این میدان می‌گذارد و اسناد و مدارکی را از جناح دیگر در اختیار رسانه‌ها قرار می‌دهد. این افشاگری‌ها بیشتر نتیجه تسویه‌حساب‌های گروهی، حزبی، جناحی و انتخاباتی است. در این‌گونه افشاکاری‌ها هم معمولا شائبه دروغ و بزرگ‌نمایی بسیار پررنگ است. اگر چنین افشاکاری‌هایی حقیقت هم داشته باشند، به همان دو دلیلی که در بالا ذکر شد، امکان کشف حقیقت برای خبرنگار وجود ندارد. یک بار خبرنگاری فیش‌های حقوقی ارگانی را کپی و منتشر کرد. نتیجه‌اش این شد به‌جای اینکه افرادی که حقوق نجومی می‌گرفتند پاسخ‌گو باشند، آن خبرنگار محکوم و فراری شد. بنابراین می‌خواهم بگویم مجراهای رسمی و واقعی کشف حقیقت برای خبرنگارها بسته هستند و جز معسود مواردی که در نتیجه دعواهای سیاسی منتشر می‌شوند، دیگر جریان درستی برای پی‌بردن به حقیقت وجود ندارد. در پرونده املاک نجومی کسی فهمید چه کسانی واقعا صاحب ملک شده‌اند؟ چه اتفاقی برایشان افتاد؟ سرانجام پرونده چه شد؟ قاضی‌زاده همچنین به یک اصل مغفول‌مانده

در کشورمان اشاره می‌کند و آن اصل پرسشگری است. او در این زمینه هم می‌گوید: «اصلی در دنیا وجود دارد به اسم اصل پرسش. خبرنگار و قاضی به نمایندگی از مردم می‌تواند از هر کسی و در هر پستی سؤال بپرسد و این اصلی است که در ایران اجرا نشده تاکنون. در نتیجه دست خبرنگاران و روزنامه‌نگاران مملکت ما تهی می‌ماند. اگر هم یک جایی به دلیل روابط و دلایلی اطلاعات و اسناد مهمی به دست روزنامه‌نگاران و خبرنگاران از یک فساد یا مسائل پشت‌برده‌ای برسد، باید بدانیم جای تکذیبش وجود دارد و اغلب هم تکذیب می‌شود و روزنامه‌نگار هم فرصت یا جایی برای اثبات ادعای خود ندارد. خبرنگار و افکار عمومی این اعتبار را در جامعه ندارد که بتواند پرسشگری کند. اگر به خبرنگاران فرصت پرسشگری درست داده می‌شد و اطلاعات هم با شفافیت در اختیار آنها قرار می‌گرفت، دیگر بیکاره شاهد افشای چنین رقم‌هایی بالا از فساد نبودیم. چون اگر خبرنگار از ابتدا این فرصت را داشت در برابر فسادهای کوچک‌تر پرسشگری کند و مسئولان را به چالش بکشد، دیگر کار به ارقام چنین بزرگ‌تر نمی‌رسید. اجازه این پرسشگری و دراختیارداشتن ابزار و لوازم لازم برای آن معنی واقعی «شفافیت» است و شفافیت عمومی برای هر نوع دولت و ملتی جز نیازهای اولیه زندگی است. در همه قوانین اساسی و قانون ما این اصل بیش‌بینی شده و آن کشورهایی که این اصل را اجرا می‌کنند، معمولا وضع بهتری دارند». به اعتقاد قاضی‌زاده، نتیجه نادیده‌گرفتن این اصل و فراهم‌نکردن آن ابزارها برای روزنامه‌نگاران موجب می‌شود اعتماد عمومی به مطبوعات کم شود. قاضی‌زاده در این‌باره هم می‌گوید: «اگرچه انتظار از خبرنگاران و روزنامه‌نگاران حسب وظیفه اصلی‌شان که در سرتاسر دنیا هم پذیرفته شده، تلاش برای نشان‌دادن حقیقت است اما در ایران این مسئولیت با مخاطراتی همراه است که موجب خدشه واردشدن به اعتبار این حرفه و کم‌رنگ‌شدن اعتماد عمومی به آن شده است. روندی که در دهه‌های اخیر طی شده و روزنامه‌نگاری ما به اینجا رسیده است. وضعیت الان به این صورت است که فروش ۱۵ هزار نسخه برای یک روزنامه عددی قابل قبول و موفقیتی رشک‌برنی به حساب می‌آید. فروش ۲۰۰نسخه‌ای برای برخی روزنامه‌ها نشانی جز آن ندارد که مردم دیگر به مطبوعات اعتماد ندارند».